

عشق به ایران و مظاهر ملی در شعر اخوان ثالث

دکتر علی احمدپور



عشق به ایران، و انعکاس جلوه‌های ملی و

محلی

«ایران دوستی و عشق به مظاهر ایرانی، و انعکاس جلوه‌های ملی و محلی» به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم شعر اخوان معلول عواملی چند است که اهم آن عبارتند از:

۱- لزوم متکی بودن به امری مقدس، و ریشه داشتن در خاک انسانی:

اخوان عقیده دارد که شعر باید از انسان و محیط و تأملات در این دو، بر باشد. «به اعتقاد من آنچه مهم است اتکا به زمین و انسان است و ریشه داشتن در خاک، خاکی انسانی، والسلام»؛ او معتقد است که انسان نباید گذشته‌های درخشان خود را رها کند و به امور زودگذر، دلخوش شود: «باید به امری مقدس و بزرگ و خیال می‌کنم شاید عالی و بشری ایمان داشته باشم» این ایمان به منزله آب دریا و رود چشمه ساری است که من ماهی بی‌آرام، آن آبم...» وی به این نکته پایبند است که «در عالم هنر، گام‌های مطمئن و ماندنی را کسانی برمی‌دارند که بدانند جای گام قبلی‌شان کجا بوده و جای گام بعدی‌شان کجا خواهد بود.» (۱)

عشق و علاقه به ایران و مظاهر آن تا آخر عمر، همراه اخوان بود؛ قصیده معروف «تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» که در آخرین مجموعه وی، با همین نام، چاپ شده در حقیقت نشانه و نمونه‌ای کامل از پایبندی وی به ایران، در اواخر عمر می‌باشد:

ز بوج جهان هیچ اگر دوست دارم
تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم
تو را ای گرنامیه، دیرینه ایران
تو را ای گرمای گهر دوست دارم
تو را ای کهن زاد بوم بزرگان
بزرگ آفرین نامور، دوست دارم
هنروار اندیشه‌ات رخشد و من
هم اندیشه‌ات هم هنر دوست دارم

اگر قول افسانه، یا متن تاریخ
و گر نقد و نقل سیر دوست دارم
اگر خامه تیشه‌ست و خط نقر در سنگ
بر اوراق کوه و کمر دوست دارم
و گر ضبط دفتر زمشکین مرکب
نئین خامه، یا کلک پر دوست دارم
کوبیرت چو دریا و کوهت چو جنگل
همه بوم و بر، خشک و تر دوست دارم
شهیدان جانباور و فرزانه‌ات را
که بودند فخر بشر دوست دارم...

(ر.ک. «تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» ص ۲۲۴)
«امید» در ذیل همین قصیده نیز گفته: «بباری بگذر که جهان جای گذشت است و گذرگاه... مسأله این است که من می‌گویم ایران دیروز و امروز را دوست دارم، حب‌الوطن دارم، حقشناس مادرم، خاکم، سرزمینم، و فرزندان بزرگش هستم، همین، والسلام.»

اخوان، در میان روشنفکران همعصر و هم‌نسل خود هم جزو اولین کسانی بود که جنگ تحمیلی و صدام و صدامیان را با اشعار خود محکوم کرد، که این نیز خود دلیلی انکارناپذیر بر حب‌الوطن او می‌باشد؛ بهاء‌الدین خرمشاهی در این باره می‌نویسد:

«سکوت جمعی و نمی‌دانم منتظره یا غیر منتظره روشنفکران در مقابل جنگ تجاوزکارانه و تحمیلی عراق به ایران را به گمانم او بود که شکست و به ساده‌ترین و بلکه غیر روشنفکرانه‌ترین وجهی، غیرت وطن‌خواهی خود را نشان داد.» (۲)

اینک ابیاتی از قصیده زیبایی که در محکومیت صدام، و ستایش رزمندگان سروده:

گر چه می‌یافتند بهر شیرها زنجیرها
بگسلند آخر همه زنجیرها را شیرها
... چهره‌شان پیش از شهادت دیده‌ام، هم بعد از آن
بود خشم آلود و آنکه راحت آن تصویرها
... این شهیدان نامشان تا جاودان پاینده است
زیرها بس گر زبر گردد، زیرها زیرها
... ای دلیران وطن با «زنده باد ایران» به پیش
شور ایماستان فروتر باد و زور شیرها
... عتترک صدام را یا دار و دسته بزدلش
بر فراز دار رقصانیم، با زنجیرها...
(تو را ای کهن بوم و بر، ص ۲۶۲)

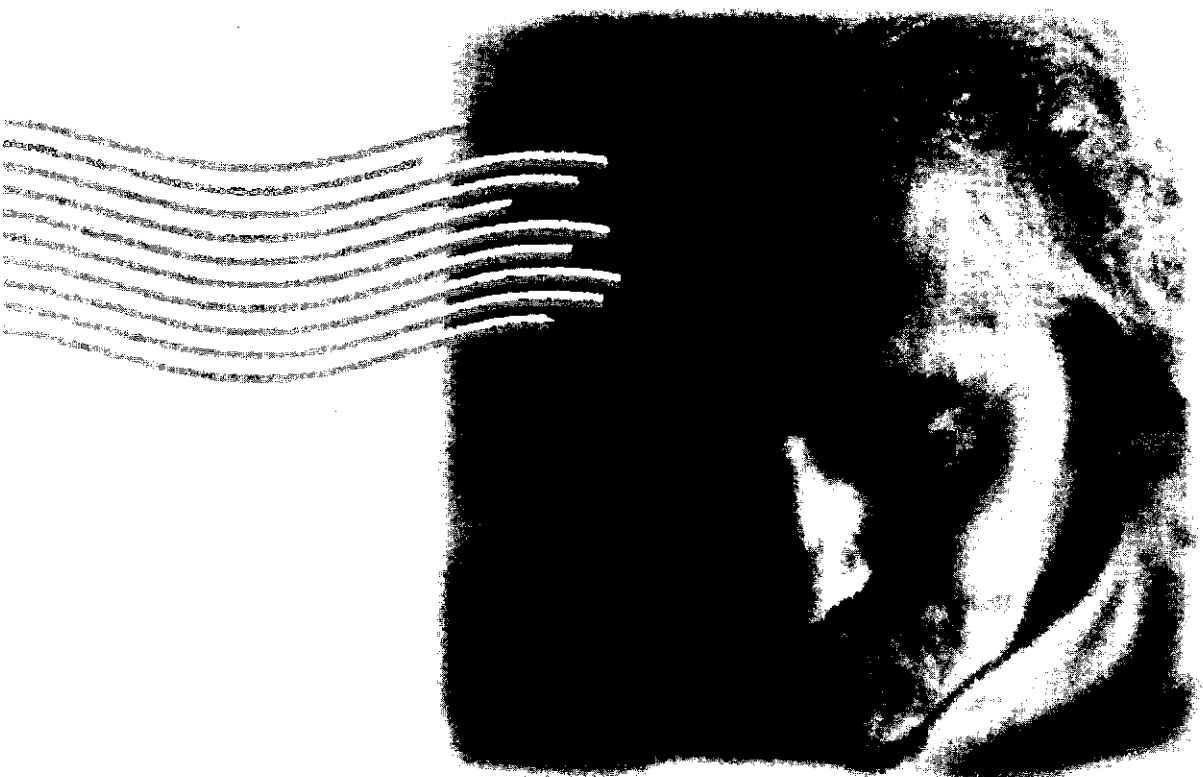
نیز رجوع کنید به قصیده «کنون بنگر به خوزستان» با مطلع:

کنون بنگر به خوزستان که بینی چووش و چنندش
به خون آلوده کارونش، به بهمشیر و اروندش...
(تو را ای کهن بوم و بر، ص ۱۴۹)

۲- آشنایی با متون و تاریخ گذشته، و

سرخوردگی از دروغها و فریبها:

آشنایی با متون گذشته از یک طرف و سرخوردگی و سترون شدن فریاد و آرزوهایش در میان هزاران چرکین آستین بلند آستان، از طرف دیگر او را به سوی فرهنگ و تمدن باستانی، و پاکانی چون: زردشته مزدک و مانی و بودا (۳) سوق می‌دهد و این گذشته که دیگر جز خوبیها و نور و صداقت‌هایش چیز دیگری از آن در آذهنان و خاطرهای کنونی نمانده، دستاویزی



● عشق و علاقه به ایران و مظاهر آن تا آخر عمر، همراه اخوان بود

● اخوان، در میان روشنفکران همعصر و هم‌نسل خود هم جزو اولین کسانی بود که جنگ تحمیلی و صدام و صدامیان را با اشعار خود محکوم کرد، که این نیز خود دلیلی انکارناپذیر بر حب‌الوطن او می‌باشد

زردشت» را آشتی دهد او می‌گوید:

«خلاصه عزیزم من زردشت و مزدک را آشتی دادم اقتصاد و جامعه‌شناسی و بنیاد زیرین اجتماع مزدکی، اخلاقیات و اعتقادات به دنیای زیرین و بنیادهای زیبای افسانگی و اساطیری برین (و اورمزد دادار آفریدگار، ایزدان و امشاسپندان و غیره) اینها هم زردشتی، زهدیات، پرهیزگاریها و پاره‌ای اخلاقیات هم مانوی و بودایی و السلام». (۵)

در شعر «و ندانستن» هم جلوه‌ای از این کوشش اخوان در رفع تعارض وجود دارد:

اینک این پرسنده می‌پرسد:
«هن شنیدستم
تا جهان باقی‌ست مرزی هست
بین دانستن
و ندانستن...
(ر.ک: از این اوستا، ص ۸۰)

۴- پرداختن به فرهنگ و تاریخ گذشته به عنوان عکس‌العملی عقلانی برای جلوگیری از مسخ شدن و استحاله فرهنگی:

ایدئولوژی انقلاب مشروطه - با همه خوبیها و بدیهایش - کم و بیش ریشه در غرب داشت و خواه ناخواه در ایران پیامدهای مختلفی را به بار آورد که از جمله آنهاست: «سرخ و مکاتب مختلف غربی در ادبیات بعد از مشروطه و غربزدگی و از خود بیگانگی» (۶)؛ بدین لحاظ باید یکی از دلایل مهم و اساسی توجه زیاد اخوان را به تاریخ گذشته و جلوه‌های ملی و وطنی - که بعضاً آرمانی، دست نیافتنی و غیر واقعی به نظر می‌رسند - عکس‌العملی منطقی در برابر هجوم عقاید شرقی و غربی (چپ و راست و از خود بیگانگان) دانست؛ عکس‌العملی عقلانی برای جلوگیری از مسخ شدن و استحاله فرهنگی:

سال دیگر که جهان تیره شد از مسخ فرنگ
یاد کن ز آتش روشنگر پارینه من
(تو را ای کهن بوم و بر، ص ۵۰)

هم چشم شما بیند و هم می‌شنود گوش
ای خلق پس اینقدر کر و کور چرائید؟

می‌شود تا ناکامیها و دو رنگی‌های کنونی را در راحت آنها بزداید و در سایه سار چنین ایمانی که به منزله دریا و چشمه ساری پاک است، ماهی بی‌آرام آن گردد:

من طوسی‌ام و محب زردشتم
نه تازیم و نه ترک و زین جمله
(ارغنون، ص ۱۲۶)

رسد روزی که می‌فرمود مزدک
شهید زنده یاد کشته وارون
که گیرد تربیت جای حکومت
شود آیین و سامانها دگرگون
(تو را ای کهن بوم و بر، ص ۲۲۴)

۳- وجود تناقضات در حوزه امور تاریخی و اجتماعی و ملی:

«هر هنرمند بزرگی، در مرکز وجودی خود، یک تناقض ناگزیر دارد، تناقضی که اگر روزی به ارتقاع یکی از نقیضین منجر شود کار هنرمند نیز تمام است و دیگر از هنر چیزی جز مهارت‌های آن برایش باقی نخواهد ماند...»

خلاقیت هنری، چیزی جز ظهورات گاه به گاه این تناقض نیست... محور این تناقض وجودی هنرمندان می‌تواند از امور فردی و شخصی سرچشمه بگیرد و می‌تواند در حوزه امور تاریخی و اجتماعی و ملی خود را بنمایاند... اخوان ثالث از این لحاظ هم نمودار برجسته‌ای بود از یک هنرمند بزرگ که چندین تناقض راه تا آخر عمر، در خود حمل می‌کرد و خوشبختانه هیچ گاه نتوانست خود را از سر آنها نجات بخشد... (۴)

در ارتباط با اکنون و گذشته ایران او همواره گرفتار نوعی تناقض بود؛ عشق و نفرت و حب و بغض توأماً نسبت به تاریخ و فرهنگ و تمدن کشور که مظاهر گوناگون آن مایه‌های انگیزش انواع حب و بغضها، و عشق و نفرت‌ها را داشته ضمن آنکه انگیزه خلق زیباترین اشعار او می‌شد دلیلی برای پرداختن به جلوه‌های ملی و اساطیری گذشته‌های با شکوه و آشتی دادن آن با وضعیت کنونی نیز می‌شد؛ قضیه «زردشت» هم از رهگذر همین تناقض، سر بر آورده است یعنی او برای نجات و رهایی خود از این تناقض سعی کرده «مزدک و

● «هر هنرمند بزرگی، در مرکز وجودی خود، یک تناقض ناگزیر دارد، تناقضی که اگر روزی به ارتقاع یکی از نقیضین منجر شود کار هنرمند نیز تمام است و دیگر از هنر چیزی جز مهارت‌های آن برایش باقی نخواهد ماند...

● «من فرهنگ را یک چیز گسسته نمی‌دانم. امروز ما با گذشته ما ارتباط دارد، مثل آب که برود در زیرزمین و جایی پنهان شود و باز چند فرسخ آن طرفتر از یک روزنی، چشمه‌ای بیاید بالا.

ای قوم که پرورده گهواره شرقید
دلداة غرب، این بتر از گور چراغید؟
(تو را ای کهن بوم و بر، ص ۱۸۵)
نیز:
بیداد فرنگان بود آنگونه که گویم
رحمت به هجوم عرب و حمله تاتار
بیداد گرانی همه در جامه انصاف
دیوان و ددانی همه در کسوت احرار
(ارغنون، ص ۱۸۵)

اخوان به جای آن که پروای (انترناسیونالیسم) موهوم و مشکوک و بظاهر مترقی مد روز را داشته باشد، عشق و اعتقاد قدیمی - به سبک «حب الوطن من الایمان» - به وطن داشت. (۷) او اهل تزویز و تقلب نبود و به دنبال توهم جهانی اندیشین و کلی‌نگری و کلی‌گویی نبود که هم خود را درد آشنا و عاقبت به خیر نشان دهد و هم از مسئولیت پذیری فرار کند و نفیر انساندوستی توخالی سر دهد؛ برعکس، اخوان انسان مورد علاقه‌اش را نشان می‌دهد و می‌گوید: «به قول قاتلی: ملی‌ترین آثار در عین حال جهانی‌ترینند» و اضافه می‌کند: «بنده متأسفانه یا شاید هم خوشبختانه آدم جهانی نیستم». (۸) آنچه در این جاگفتنی است این که اخوان با شرق و غرب، در صورت داشتن روابط سالم و عادلانه، مخالف نیست؛ و حتی داد و ستد فرهنگی را توصیه می‌کند:

«من فرهنگ را یک چیز گسسته نمی‌دانم. امروز ما با گذشته ما ارتباط دارد، مثل آب که برود در زیرزمین و جایی پنهان شود و باز چند فرسخ آن طرفتر از یک روزنی، چشمه‌ای بیاید بالا. بنابراین فرهنگ منقطع نشده است و همیشه برخورد فرهنگها بوده، یعنی در واقع داد و ستد فرهنگهاست که رابطه انسانها را در جوامع روشن می‌کند. امروز چون رابطه‌ها نزدیکتر است، این آمیختگی و ارتباط بیشتر است و ما در این زمینه، هم باید بهره‌برداری از فرهنگ دیگر تمدنها بکنیم و هم فرهنگ خودمان را قدر بشناسیم. به هر حال، فرهنگ چیز منطقی نیست آمیختگی هر چه بیشتر پیدا بکند، یعنی برداشت درست و منطقی، بهتر است؛ فرهنگ همه جهان مال همه جهان بشریت است و برداشتها از آن آزاد به شرط این که اصالت خودی مخلوش نشود، یک مرتبه انسان کم نشود.» (۹)
مخالفت اخوان با شرق و غرب و عزیزدگی، و استکبار تجاوز کار و راهزن است:

نه شرقی نه غربی نه تازی شدن را
برای تو ای کهن بوم و بر دوست دارم
(تو را ای کهن بوم و بر، ص ۲۲۹)
نیز:

در این آفاق من گردیده‌ام بسیار
نماندمست نیموده بدستی (۱۰) هیچ سویی را،
نمایم تا کداین راه گیرد پیش:
از این سو سوی، خفتگاه مهر و ماه (غرب)، راهی نیست
بیابانهای بی‌فریاد و کهنساران خار و خشک و بی‌رحم‌ست.
و ز آن سو، سوی رستگاه ماه و مهر (شرق) همه کس را
پناهی نیست.

یکی دریای هول هایلست و خشم توفانها.
مهدی اخوان ثالث می‌خواست به پیروی از استاد و نیای خویش، از طریق پرداختن به تاریخ و شخصیت‌های گذشته، و میهن دوستی - نه میهن پرستی - آینده‌ای بهتر را تدارک بیند؛ به بیان دیگر او با این کار خویش می‌خواست که روح بزرگی و غرور و عزت را در کالبد «از خود بیگانگان» بدمد؛ درباره

فردوسی می‌گوید:

اگر چند از رفته‌ها گفت باز
«تولی رفته‌ای گفت، آینده ساز...»
من از شهر اویم شناساش نیز
هم آوا و هم‌مرد و همتاش نیز
به ایران پرستی، شعوبیگری
انیران گناری و گند آوری
سلحشوری و شعر و شور و منش
دلیری و گردی و کار و کنش

(تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، ص ۱۳۶)
در قصه شهر سنگستان، نیز شستن خویش را از غبار دلمردگی و خود کم بینی به عنوان راه‌هایی شاهزاده گزارش می‌کند:

چنین باید که شهزاده در آن چشمه بشوید تن
غبار قرن‌ها دلمردگی از خویش بزداید
اهورا و ایزدان و امشاسپندان را
سزاشان با سرود سالخورد نغز بستاید...
(از این اوستا، ص ۲۳)

۵- جبران بیخبری گذشته، و به فریاد یک

مظلومیت و محرومیت تاریخی رسیدن:

مهدی اخوان ثالث در این باره می‌نویسد: «اغلب آثار شعری این هزار ساله ایران و زبان ملی ما فارسی از لحاظ اساطیر و افسانه‌ها زیر تسلط قصص سامی و عربی و اسلامی است، نه تنها قصص الانبیاء و الاولیاء که حتی قصص المجانین و البهالیل نیز... جوان یا پیر امروز و دیروز در عالم بیخبری زیر تأثیر همان مواردیست وقتی صحبت از تریخ و بریلن دست و زلیخا یانو می‌کنی، قضیه را می‌فهمد؛ اما وقتی می‌گویی سیلوش و سودابه یا پهرام ورجاوند، یا می‌گویی: و برف جاودان بارنده سام گرد را سنگ سیاهی کرده است آیا؟ نمی‌فهمد قضیه از چه قرار است... شاید اینجا به خاطری خطور کند که این چه تصبیبی است؟ قصه است، چه فرق می‌کند خواه ریشه افسانه در تورات و انجیل باشد و خواه در اوستا و خداینامه؟ بله، این درست. همه این افسانه‌ها و زمینه‌های قبلی، همه این اسطوره‌ها و قصص دیرین، «میراث فرهنگ بشری» است و سختگیری و تصبیب خامی است... من می‌گویم امروز به جبران بیخبری گذشته ما به فریاد آن دنیای عظیم پر از لطف و زیبایی، به فریاد یک مظلومیت و محرومیت تاریخی می‌توانیم برسیم، یک دنیای فراموش شده بزرگ و عجیب و زیبا از میراث افسانگی نیاکان آریایی خود ما، این است مطلب، و این تعصب نیست فریاد رسی است. و این است که من‌رهایی از قید اساطیر و افسانه‌های سامی و عربی را - که آنهمه در عرض هزار سال مکرر و مبتذل شده - از وجوه و شاخصه‌های شعر امروز می‌دانم.» (۱۰)

اشعار مهدی اخوان ثالث به دلیل توجه و گرایش به وطن و تاریخ و سنن ملی و کهن آگنده است از جلوه‌های مختلف ملی و طبیعی، اعم از: نام اشخاص و اماکن، تلمیحات بسیار زیاد به داستانها و اسطوره‌های مختلف و استخدام کنایات و ضرب‌المثلهای فارسی و عقاید عامه، که بدین لحاظ برخی از جمله دکتر شفیعی کدکنی، مهدی اخوان ثالث را در صدر تمام شاعران معاصر قرار داده‌اند. شعرهایی چون: قاصدک، آواز کرک، مرداب، زمستان، نادر یا اسکندر، میراث طلوع، آخر شاهنامه، مرد و مرکب، کتیبه و قصه شهر سنگستان - که منظومه اخیر نمونه کاملی از این درخشندگیهاست و در آن، همه خصوصیات زندگی ایرانی از ضرب‌المثلهای و تعبیرهای خاص زبان و اساطیر

باستانی، عقاید مذهبی ایرانی کهن گرفته تا طرح داستان از زبان کیوتران، که خود بر اساس قصه‌های عوام است - همه و همه نماینده اصالت شعر «امید» است. (۱۲) بسیاری از شعرهای جدید و نیمایی اخوان، تفسیری جدید و دوباره از اسطوره‌های قدیمی است. (۱۳) (ر.ک. به «خوان هشتم»، «قصه شهر سنگستان» و «کتیبه»).

اینک از یاب نمونه و حسن ختام به آوردن شواهدی از اشارت شعری اخوان به داستانها و شخصیت‌های اسطوره‌ای - تاریخی یا صیغه‌های ملی و محیطی بسنده می‌کنیم: ... نه جوید زال زر را تا بسوزاند پر سیمرخ و پرسد چاره و ترفند.

نه دارد انتظار هفت تن جاوید ور جاوند.

(از این اوستا، ص ۲۰)

- چه عمر کوتاه و یوچی که خاک شد جمشید

ولی زمانه نکشته‌ست آتش سده را

(ارغنون، ص ۲۱)

- گسسته است زنجیر هزار اهریمنی تر زانکه در بند

دماوندست!

پشوتن مرده است آیا؟

و برف جاودان بارنده سام گرد را سنگ سیاهی کرده است

آیا؟...

(از این اوستا، ص ۲۴)

- بیژنم در بند و چاه دشمنان

دوستان، آن رستم دستان کجاست؟

من نیم فرهاد سان شیرین‌پرست

من نه آن خواهم که گویم آن کجاست

(تو را ای کهن بوم و بر، ص ۱۴۴)

- ای پریشانگوی مسکین! پرده دیگر کن

پور دستان جان ز چاه نابردار در نخواهد برد.

مرد مُرد او مرد

داستان پور فرخزاد را سر کن.

(آخر شاهنامه، ص ۸۴)

.... این گلیم تیره بختی هاست.

خیس خون داغ سهراب و سیاوشها،

روکش تابوت تختی هاست

این گل آذین باغ خواب آلود قالی نیست.

(در حیاط کوچک پاییز، ص ۷۵)

- چو شرم دختران ارمنی زیباست در مغرب

شفق چون پرتو اندازد بر آن برف دماوندش

(ارغنون، ص ۴۸)

- غریب و مست می‌زنند رود و کارونیم

چه نسبت است بدان ساحل ارس ما را؟

(ارغنون، ص ۱۳)

- درینا بیشه «گرگان» همیشه

ز خون «دشت میشان» آب نوشد

- خوشا دشت و گرگان و مازندران

که شان همچو بحر خزر دوست دارم

کهن سفد و خوارزم را با کویرش

که شان باخت دوده قجر دوست دارم

(تو را ای کهن بوم و بر، ص ۲۲۸)

- هفت خوان را زاد سرو مرو

آنکه از پیشین نیاکان تا پسین فرزند رستم را به خاطر

داشت، ...

- یا به قولی مناخ سالار، آن گرامی مرد،

آن هریوه خوب و پاک آیین - روایت کرد؛

(در حیاط کوچک پاییز، ص ۷۳)

- ما به جا مانده و سرگرم چه بازیهای:

توب، زنجیر، پله

به زمین و به هوا گرگم و چوپان گله

بازی پیر گزل، گاو، پنیر،

بازی کهنه شاه، دزد، وزیر،

همه بیپوده و بسیار حقیر

آه ای آینه، آه

(دوزخ اما سرد، ص ۲۸۰)

- نشانها که می‌بینیم در او بهرام را ماند،

همان بهرام ورجاوند

که پیش از روز رستاخیز خواهد خاست

هزاران طرفه خواهد زاد آرزو بشکوه

پس از گیو بن گودرز

و با وی توس و بن نوذر

و گرشاسپ دلیر، آن شیر گند آور

و آن دیگر

و آن دیگر

انبران را فرو گویند وین اهریمنی رایات را بر خاک اندازند.

(از این اوستا، ص ۱۷)

- چنین باید که شهزاده در آن چشمه بشوید تن

غبار قرن‌ها دلمردگی از خویش بزداید،

اهورا و ایزدان و امشاسپندان را

سزاشان با سرود سالخورده نغز بستاید

پس از آن، هفت ریگ از ریگهای چشمه بردارد

در آن نزدیکی چاهی سته

کنارش آذری افروزد و او را نمازی گرم بگزارد

پس آنکه هفت ریگش را

به نام یاد هفت امشاسپندان در دهان چاه اندازد.

(از این اوستا، ص ۲۳)

ارجاعات و یادداشتهای:

۱- مرتضی کاخی، باغ بی‌برگی، نشر ناشران، چاپ اول، ۱۳۷۰

طز یک مصاحبه، ص ۲۴۴.

۲- همان کتاب، ص ۲۲۱.

۳- در ابیات نسبتاً زیادی، اخوان یادای از این بزرگان کرده است،

و آنگونه که خود می‌گوید فراین اواخر عمرش، یکی از دل

مشغولی‌هایش پرداختن به آیین بودا، بوده است. (مرتضی کاخی، باغ

بی‌برگی، از مقاله غزاله علیزاده: «ناگه غروب کدامین ستاره زرفای

شب را چنین پیش کرده است» (ص ۲۹۷).

۴- باغ بی‌برگی، از مقاله شفیمی گدکنی: «اخوان اراده‌ای معطوف

به آزادی» ص ۷۲-۷۱.

۵- مهدی اخوان ثالث، از این اوستا، انتشارات مروارید، چاپ

هفتم، ۱۳۶۳، ص ۱۵۵.

۶- یعقوب آژند، ادبیات نوین ایران، انتشارات امیر کبیر، چاپ

اول، ۱۳۶۳، ص ۹ به بعد.

۷- باغ بی‌برگی، از مقاله بهامالدین خرمشاهی: «تاملی در شعر

نماز» ص ۲۲۰.

۸- سیروس طاهباز، دفترهای زمانه، ناشر مولف، چاپ اول، ۱۳۷۰،

قسمت دوم، ص ۵۸.

۹- در پهنه‌ای بر ادبیات امروز ایران، انتشارات آگاه، زیر چاپ (به

نقل از باغ بی‌برگی، ص ۲۴۴).

۱۰- به دست: وجیب، شیر.

۱۱- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به «از این اوستا» صفحات

۲۲۲ تا ۲۲۹.

۱۲- محمد قاسم‌زاده، ناگه غروب کدامین ستاره، (یادنامه مهدی

اخوان ثالث)، انتشارات بزرگمهر، چاپ اول، ۱۳۷۰، از مقاله شفیمی

گدکنی، «تطبیقی از شعر امید» ص ۶۳.

۱۳- رضا براهنی، کیمیا و خاک، نشر مرغ امین، چاپ دوم، ۱۳۶۶،

ص ۱۲۳.

● شعرهایی چون،
قاصدک، آواز کرک،
مرداب، زمستان، نادر
یا اسکندر، میراث،
طلوع، آخر شاهنامه،
مرد و مرکب، کتیبه و
قصه شهر سنگستان
- که منظومه اخیر
نمونه کاملی از این
درخشندگیهاست و
در آن، همه
خصوصیات زندگی
ایرانی از ضرب‌المثلها
و تعبیرهای خاص
زبان و اساطیر
باستانی، عقاید
مذهبی ایرانی کهن
گرفته تا طرح داستان
از زبان کیوتران، که
خود بر اساس
قصه‌های عوام است
- همه و همه نماینده
اصالت شعر «امید»
است